

سید جلال دهقانی فیروز آبادی*

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: روندها و بازتابها

چکیده:

تحلیل سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه با توجه به روند و سرعت تحولات منطقه بسیار مشکل است، به ویژه آنکه پژوهشگران در پی آسیب شناسی نیز باشند. مقاله حاضر، با اذعان به دشواری چنین مطالعه‌ای و تأکید بر موفقیت‌های ایران در دو دهه اخیر، در صدد آسیب شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برآمده است؛ یعنی شناسایی عوارضی که گاه مانع از تحقق بعضی از اهداف و منافع این کشور شده است. نویسنده با ذکر الزامات و ویژگی‌های سیاست خارجی مطلوب، چارچوبی برای ارزیابی سیاست خارجی ایران در نظر می‌گیرد و براساس آن، یازده آسیب را بر می‌شمرد که بعضی از این آسیب‌ها ناشی از محدودیت‌های ماهوی و برخی نشأت گرفته از مشکلات شکلی است. از دید نویسنده، ترکیب این مشکلات و موانع موجب شده است که سیاست خارجی ایران از وضعیت آرمانی و مطلوب دور شود و برای افزایش موفقیت، چاره‌ای جز رفع این آسیب‌ها نیست.

کلید واژه‌ها: واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی، نظام بین‌الملل، منافع ملی، اهداف ملی، ساختار تصمیم‌گیری، گفتمان قدرت.

* استادیار روابط بین‌الملل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱، صص ۴۰-۱.

ارزیابی سیاست خارجی کشورها و داوری در مورد میزان موفقیت یا ناکامی و شکست آنها بسیار دشوار است؛ نخست، با توجه به اینکه سیاست خارجی دارای اهداف و آمالی است که در یک دوره کوتاه مدت قابل دستیابی نیست، قضاوت در مورد نتیجه نهایی سیاست خارجی به آسانی امکان پذیر نمی باشد. چه بسا حوزه و موضوعی که عملکرد سیاست خارجی در آن موفقیت آمیز ارزیابی شود، اما در آینده آشکار گردد که تبعات و تأثیرات منفی بر منافع ملی کشور داشته است. دوم، سیاست خارجی دارای اهداف و مقاصد مختلف و متعددی است که احتمال دارد در بعضی از آنها موفق عمل کرده و در دست یابی به برخی دیگر ناموفق باشد. بنابراین، برآورد میزان موفقیت و شکست نهایی سیاست خارجی مستلزم مقایسه این دو دسته از اهداف است که داوری را مشکل می سازد. سوم، انتخاب معیار و ملاک برای ارزیابی موفقیت و شکست به سادگی میسر نیست؛ زیرا معیار و شاخص واحدی که مورد اتفاق نظر همگان باشد، وجود ندارد. در نتیجه قضاوت عینی و ارزیابی غیر ارزشی اگر غیر ممکن نباشد، بسیار سخت است.

با وجود این، سیاست خارجی کشورها را می توان با تقلیل مشکلات مذکور ارزیابی کرد. در خصوص مشکل اول، با در نظر گرفتن سیاست خارجی به صورت یک فرآیند در یک برهه میان مدت و بلندمدت، تحلیل و سنجش موفقیتها و ناکامیها امکان پذیر است. به عبارت دیگر، براساس مقایسه در زمانی سیاست خارجی امکان ارزیابی آن وجود دارد. در مورد مشکل دوم، با مقایسه نتایج و دستاوردهای سیاست خارجی بر مبنای اصول و اهداف تعیین و اعلان شده، و مقایسه موفقیتها و شکستها در دست یابی به این اهداف در حوزه های موضوعی مختلف، ارزیابی نهایی و نسبی مقدور است. بنابراین اگر میزان موفقیت نهایی نصف به علاوه یک باشد، با ملاک قرارداد این حداقل، تشخیص کامیابی و ناکامی سیاست خارجی تسهیل می گردد. همچنین، به رغم اینکه تحلیلگران سیاست خارجی در مورد ملاک و معیار واحد اتفاق نظر ندارند، در سطح کوچکترین مخرج مشترک، معیار میزان تأمین منافع و اهداف ملی می تواند ملاک ارزیابی قرار گیرد. اگر چه مفهوم منافع ملی با انتقادهای متعددی روبه روست

و شاید نتوان تعریف واحدی از آن ارایه داد که قابل تعمیم به همه کشورها باشد، ولی ارزیابی سیاست خارجی هر کشور براساس اهداف و منافع ملی که خود اعلام کرده است منطقی و منصفانه می باشد.

تحلیلگران و نویسندگان مختلف، ارزیابیهای مختلف و متعارضی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارایه داده اند. برخی آن را کاملاً ناموفق و ناکارآمد قلمداد می کنند. این دسته که از منظر واقع گرایانه به تحلیل سیاست خارجی ایران می پردازند، با ملاک قرار دادن منافع ملی که برحسب قدرت مادی تعریف می شود و واقعیت عینی دارد، بر این اعتقادند که ایران نه تنها در تأمین منافع ملی خود توفیق چندانی نداشته بلکه بسیاری از منافع بلندمدت را نیز از دست داده است. برعکس، آرمان گرایان سیاست خارجی جمهوری اسلامی را موفق و مطلوب می دانند. به نظر آنان، که پایبندی به اصول و آرمانها مهمترین معیار و ملاک موفقیت است، سیاست خارجی در تأمین آرمانها و آمال خود موفق عمل کرده است.

هدف این نوشتار آسیب شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در طول دو دهه گذشته بر پایه اصول و اهداف اعلانی و اعمالی آن است. بر خلاف دو دیدگاه خوش بینانه و بدبینانه ای که گفته شد، نویسنده بر این اعتقاد است که در ارزیابی سیاست خارجی ایران باید از یک جنبه نگری و مطلق اندیشی پرهیز کرد. سیاست خارجی ایران در بعضی از زمینه ها و حوزه های موضوعی موفق بوده و در برخی دیگر از موضوعات ناموفق عمل کرده است. ایران در تعقیب بعضی از اهداف سیاست خارجی خود کامیاب و در پی گیری و تأمین بعضی دیگر از اهداف خود ناکام مانده است، بنابراین، در ارزیابی سیاست خارجی ایران باید از منطبق «همه یا هیچ» و «سفید یا سیاه» اجتناب کرد و با پای گذاردن در وادی خاکستری از منظر منطبق «هم این» و «هم آن» به تحلیل نشست. نگاه خوش بینانه و بدبینانه هیچیک قادر نیست درک درست و شناخت واقعی از سیاست خارجی ایران ارایه دهد. در تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی به جای آرمان گرایی و واقع گرایی محض باید واقع بینی پیشه کرد تا در عین تعیین موفقیتها، شکستها و ناکامیها را نیز دید و برای غلبه بر آنها راه حل ارایه داد.

این مقاله با اذغان به موفقیتهای قابل ملاحظه سیاست خارجی ایران در عرصه های

مختلف، به آسیب شناسی عارضه‌هایی می‌پردازد که آن را در دست‌یابی به بعضی از اهداف و منافع خود ناکام ساخته است. دوگونه می‌توان به آسیب‌شناسی سیاست خارجی ایران پرداخت: مطالعه موردی و تحلیل نظری. در رویکرد نخست با به‌کارگیری روش استقرایی موارد متعددی از عملکرد سیاست خارجی در حوزه‌های گوناگون و مناطق مختلف بررسی می‌شود و براساس یافته‌های مطالعات موردی، ارزیابی‌هایی از میزان موفقیت و شکست صورت می‌گیرد. در رهیافت دوم، با تکیه بر روش قیاسی و شهودی، فرضیه‌هایی استنتاج می‌شود که می‌توانند در تحقیق‌های دیگر مورد سنجش و آزمون قرار گیرند.

در این مقاله پس از ارزیابی ویژگی‌های سیاست خارجی مطلوب، با اتخاذ روش قیاسی، به تجزیه و تحلیل کاستی‌ها و آسیب‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به صورت مفهومی و نظری مبادرت می‌شود. البته، به فراخور موضوع تلاش می‌شود از موارد و موضوعاتی در سیاست خارجی به عنوان شاهد مدعا استفاده گردد. به عبارت دیگر، سعی بر آن است که برای آسیب‌هایی که به صورت قیاسی مطرح می‌شوند شواهد و مدارکی نیز ارائه شود.

در تبیین عارضه‌ها و آسیب‌های سیاست خارجی ایران، بعضی از قضایا و اصول، مفروض و مسلم انگاشته شده که ممکن است در مطالعات دیگر مشکله و فرضیه تحقیق قرار گیرند؛ نخست اینکه سیاست خارجی تک‌عاملی و یک‌متغیره نیست بلکه معلول مجموعه‌ای از متغیرهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. بنابراین، در بحث آسیب‌شناسی سیاست خارجی ایران باید به مجموعه این عوامل توجه داشت.

دوم، کشورها در پی تأمین منافع ملی خود می‌باشند و در تعاملات بین‌المللی با هدف تحقق آن عمل می‌کنند، اما منافع ملی کشورها علاوه بر تأثیرپذیری از ساختارها و منابع مادی، تحت تأثیر ساختارهای غیرمادی نیز هستند و هویت ملی آنها در تعیین و تعریف آن نقش اساسی دارد. سوم، هویت کشورها در تعاملات اجتماعی و براساس هنجارهای داخلی و بین‌المللی تعریف می‌شود. چهارم، رویکرد واقع‌گرایی محض قادر به تجزیه و تحلیل واقعی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیست. پنجم، منافع ملی و مصالح اسلامی در سیاست خارجی ایران تعارض و تنافی ذاتی و منطقی ندارند و در عرصه اجرا و اعمال نیز قابل

جمع هستند. بنابراین، منافع ملی جمهوری اسلامی ایران در چارچوب نظام ارزشی حاکم بر جامعه ایران و گفتمان سیاسی غالب تعریف و تعیین می گردد.

الزامات سیاست خارجی مطلوب

سیاست خارجی جهت موفقیت در عرصه اجرا و عمل باید مجموعه ای از الزامات و پیش شرط ها را برآورده سازد. به سخن دیگر، موفقیت سیاست خارجی مستلزم تحقق پیش شرط ها و شرایط ذیل است که بدون آنها، دست یابی به اهداف و منافع ملی مقدر و میسر نیست.

۱. شناخت و درک تحولات بین المللی

نظام بین الملل به عنوان یک سیستم پویا و متحول همواره در حال تغییر و دگرگونی است و واحدهای سیاسی تشکیل دهنده آن، بدون درک و شناخت کامل آن قادر به تأمین اهداف خود نمی باشند. یکی از مهمترین تحولات نظام بین الملل، تغییر در ماهیت و توزیع قدرت است. کشورها بدون فهم چگونگی تغییر در ماهیت و توزیع قدرت قادر به حفظ و باز تولید قدرت ملی که یکی از الزامات سیاست خارجی مطلوب محسوب می شود نیستند. یکی دیگر از تغییرات بین المللی تحول در گفتمان قدرت در سطح جهانی است. در این مورد که آیا تغییر در ماهیت قدرت، تغییر گفتمان قدرت را نیز در پی خواهد داشت یا اینکه تغییر گفتمان قدرت، تغییرات ماهوی قدرت را باعث می شود، در بین نظریه پردازان اختلاف نظر وجود دارد. با وجود این، کشورها برای تدوین و اجرای سیاست خارجی موفق و مطلوب باید درک صحیحی از هر دو تغییر و تحول داشته باشند تا بتوانند با باز تولید قدرت ملی در چارچوب گفتمان غالب و رایج قدرت به پی گیری و تأمین منافع ملی خود بپردازند.

زمانی قدرت نظامی تنها منبع قدرت تلقی می شد که قابلیت تبدیل در حوزه های موضوعی مختلف را داشت، به گونه ای که کشورها با به کارگیری آن قادر بودند اهداف نظامی و غیر نظامی خود را تأمین کنند. بعدها قدرت اقتصادی نیز به عنوان یک نوع قدرت مستقل از

نیروی نظامی اهمیت یافت، به طوری که کشورها بدون آن توانایی دست یابی به اهداف و منافع ملی خود را ندارند. در سالهای اخیر، به ویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، نوع دیگری از قدرت ظهور کرده است که ناشی از انقلاب ارتباطات و انفجار اطلاعات است، در نتیجه امروزه قدرت اطلاعاتی - ارتباطاتی و معرفتی نقش بسزایی در روابط بین الملل و سیاست خارجی یافته است.

علاوه بر تغییر در ماهیت قدرت، تغییراتی نیز در گفتمان غالب قدرت صورت گرفته است که کشورها ناگزیر به سازگاری و تطبیق با آن می باشند. به دنبال تشکیل واحدهای سیاسی دولت - ملت در اروپا پس از قراردادهای وستفالی، نظم وستفالیایی استقرار یافت که بر پایه گفتمان قدرت کیفر دهنده بود. در این گفتمان قدرت، نیرو و قدرت نظامی نقش اساسی داشت. این نوع گفتمان حتی در عرصه زندگی اجتماعی و فردی در داخل کشور نیز غلبه و تفوق داشت. قدرت حاکم برای تحمیل اراده خویش نیازمند مجازات و تأدیب نافرمایان بود. پس از آن، گفتمان قدرت پاداش دهنده به منزلت هژمونیک دست یافت. در این گفتمان، برای اعمال قدرت، به جای کیفر و مجازات از پاداش و تشویق استفاده می شود. در حقیقت مجازات عصیان گران، عدم برخورداری از پاداش می باشد. گفتمان سوم، گفتمان قدرت اقناع کننده است. در این گفتمان قدرت ماهیتی نرم افزاری دارد و از طریق اقناع و ترغیب اعمال می گردد.^۱

بنابراین، در عصر غلبه گفتمان قدرت کیفر دهنده نیروی نظامی و قدرت فیزیکی اهمیت، کارکرد و کاربرد بهتر و بیشتری داشت. در زمان هژمونی گفتمان قدرت پاداش دهنده، قدرت اقتصادی اهمیت و اولویت بیشتری می یابد و در دوره حاکمیت گفتمان قدرت اقناع کننده، قدرت نرم افزاری اهمیت و ضرورت بیشتری دارد. همین طور، سیاست در گفتمان قدرت کیفر دهنده از نوع سیاست اجبار، و در گفتمان قدرت پاداش دهنده ماهیت تشویقی و ترغیبی داشته و در گفتمان قدرت اقناع کننده از نوع اقناعی است.

۲. ارزیابی درونی

دومین پیش شرط سیاست خارجی مطلوب، ارزیابی درونی یا خود انتقادی است. کشورها باید همواره براساس منافع و اهداف خود، شرایط محیطی و گفتمان حاکم بر روابط بین الملل، دست به ارزیابی خود زده و در یک فرآیند خود انتقادی، نقایص و کاستیهای سیاست خارجی خود را مرتفع ساخته، به تقویت نقاط قوت پردازند. طبعاً کشورها بدون شناخت دقیق و صحیح از تحولات بین المللی، به ویژه گفتمان قدرت غالب، توانایی ارزیابی درونی خود را ندارند. در حقیقت بدون درک و برداشت منطبق بر واقعیت‌های روابط بین المللی و مناسبات داخلی، امکان خود انتقادی و خود ارزیابی وجود ندارد.

۳. کنش مندی و کنشگری

یکی از مهمترین الزامات موفقیت در عرصه بین المللی و سیاست خارجی، بهره برداری به موقع و بهینه از فرصتهای موجود است. سیاست خارجی کشورها براساس قابلیت و توانایی ایجاد و بهره گیری از فرصتها به سه دسته تقسیم می شوند: کنش مند، کنشگر، و منفعل. سیاست خارجی کنش مند، خود ابتکار و خود تنظیم بوده و از قدرت فرصت سازی و هنجارسازی برخوردار می باشد. سیاست خارجی کنشگر، توانایی فرصت سازی ندارد اما قادر است از فرصتهای ایجاد شده توسط دیگران نهایت استفاده را ببرد. سیاست خارجی انفعالی، نه کنش مند است و نه کنشگر، بلکه کنش پذیر بوده و به صورت واکنشی نسبت به رفتار دیگر بازیگران تنظیم و تدوین می گردد. سیاست خارجی کنش پذیر حتی توانایی استفاده از فرصتهای موجود را ندارد و چه بسا آنها را به تهدیدهایی تبدیل می کند؛ یعنی، سیاستی فرصت سوز و تهدید ساز است. بنابراین، سیاست خارجی به نسبتی که از کنش مندی و کنشگری بیشتری برخوردار باشد، میزان موفقیت آن نیز بیشتر است، و بر عکس، هرچه میزان کنش پذیری سیاست خارجی بیشتر باشد درجه پیروزی و کامیابی آن کمتر است.

ویژگیهای سیاست خارجی مطلوب

اگر سیاست خارجی را یک طرح کلی یا استراتژی از پیش تدوین شده توسط تصمیم‌گیرندگان یک کشور در برابر سایر بازیگران بین‌المللی برای دستیابی به اهداف مشخص و معین در قالب منافع ملی تعریف کنیم، سیاست خارجی ای موفق و مطلوب است که دارای ویژگیهای زیر باشد:^۲

۱. کنش‌مندی و کنشگری

سیاست خارجی ای را می‌توان موفق ارزیابی کرد که از ویژگیهای کنش‌مندی و یا کنشگری برخوردار باشد. اگر سیاست خارجی نتواند از فرصتهای موجود استفاده کند و فقط ماهیتی عکس‌العملی داشته باشد، موفق و مطلوب نخواهد بود. کنش‌پذیری، سیاست خارجی را دچار نوعی روزمرگی می‌سازد که آن را از تعقیب و تأمین اهداف و منافع بلندمدت و راهبردی باز می‌دارد. این در حالی است که همان‌طور که توضیح داده شد، اصولاً موفقیت سیاست خارجی برپایه میزان دستیابی به اهداف و منافع بلندمدت برآورد می‌شود. اگر چه در بسیاری از مواقع، سیاست خارجی انفعالی حتی در پی‌گیری و دستیابی به اهداف و منافع کوتاه‌مدت نیز عاجز و ناتوان است.

۲. وحدت‌گفتمانی

گفتمان به شکل‌های مختلفی تعریف می‌شود. فراساختارگرایان گفتمان را به مثابه ایدئولوژی دانسته‌اند، با این تفاوت که گفتمان برخلاف ایدئولوژی واجد ویژگیهای تقلیل‌گرایانه، حقیقت‌مدارانه، جهان‌شمولی، و استیلا نبوده و جهان‌بینی خاصی را توجیه نمی‌کند. لاکلاو و موفه گفتمان را مجموعه‌ای معنادار از علایم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی که ورای گفتمان و نوشتار می‌روند، تعریف می‌کنند.^۳ سوسور گفتمان را عبارت از هر نوع توالی زبانی که در بیش از یک جمله گسترش یافته باشد، تعریف می‌کند. به اعتقاد لاکلاو، رسالت تحلیل گفتمان در ساختارگرایی کلاسیک، آشکار ساختن

قانون مندیهای اساسی حاکم بر فرآیند تولید معنا در عرصه حیات اجتماعی است.^۴ بعضی دیگر گفتمان را به عنوان نظام ارزشها و قواعد در یک زمینه زبانی تعریف کرده اند. به نظر دیوید مارش و جری استوکر، گفتمان همان ایدئولوژی به معنای سنتی کلمه یعنی مجموعه ای از ایده ها که بازیگران اجتماعی از طریق آن به توضیح و توجیه کنش سازمان یافته اجتماعی خود می پردازند، نیست، بلکه دربرگیرنده انواع کردارهای اجتماعی و سیاسی، نهادها و سازمانها نیز می شود.^۵ بنابراین، نظریه گفتمان به معنادر کردن کردارها و ایده های اجتماعی در زندگی سیاسی می پردازد. تحلیل گفتمان به بررسی راههایی می پردازد که در آن ساختارهای معانی، شیوه خاصی از عمل را ممکن می سازد.^۶

براساس این تعریف از گفتمان و تحلیل گفتمانی، باورهای عمومی مورد توافق بازیگران (نه ارزشهای فردی تصمیم گیرندگان) و نظام معنایی حاکم بر جامعه بر رفتار سیاست خارجی کشورها تأثیر می گذارد. گفتمان سیاسی حاکم بر سیاست خارجی یکی از عوامل شکل دهنده به سیاست خارجی به شمار می رود. در حقیقت گفتمان سیاسی، چارچوب و بستری است که سیاست خارجی در آن معنا می یابد. گفتمان سیاسی کارکردی مشابه «ساختار» در نظریه نو واقع گرایی دارد. گفتمانها چون خود حاصل مفصل بندی هویتهای زبانی متمایز و سیال (یا آنچه ویتگنشتاین «بازی زبانی» می خواند) می باشند، در طول زمان دستخوش تغییر و سیوروت شکلی و ماهوی است.

با توجه به اینکه در گفتمانهای سیاسی مختلف دالها، مدلولها و معانی متفاوتی می یابند، با هژمونی و استیلای یک گفتمان مشخص، مفاهیمی چون هویت ملی، منافع و امنیت ملی، نظام بین الملل و حتی دولت ملی، معانی و تعاریف متفاوتی پیدا می کنند. بنابراین، چون تحولات و تغییرات گفتمانی صرفاً در محدوده گفتمانی باقی نمی ماند بلکه تأثیرات شگرفی نیز در عرصه سیاست خارجی در عمل برجای می گذارد، ضرورت و اهمیت وحدت گفتمانی در عرصه سیاست خارجی روشن می گردد. در نتیجه لازمه یک دستی و انسجام در سیاست خارجی برای پی گیری اهداف و منافع ملی، وجود یک نظام معانی واحد یا یک ابرگفتمان است، تلون گفتمانی، سیاست خارجی

را دچار تشست و پراکنندگی رفتاری می‌سازد و آن را با شکست و ناکامی روبه‌رو خواهد ساخت.

۳. منافع ملی معین و تعریف شده

تقریباً در کلیه نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی این اصل پذیرفته شده است که کشورها در سیاست خارجی در پی تأمین منافع ملی خود می‌باشند و تنها در مورد چگونگی تعریف و تعیین آن اختلاف نظر وجود دارد.^۷ واقع‌گرایی به عنوان گفتمان غالب در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، کشورها را بازیگرانی غیر اجتماعی^(۱) می‌داند که هویت آنها در فرآیند تعامل اجتماعی تعریف نمی‌شود و به تبع آن منافع ملی آنها نیز برون‌زاد و از پیش داده شده است. در نتیجه همه کشورها به رغم اختلافها و تفاوت‌های درونی و ماهوی، دارای منافع مشخص و مسلم هستند و در نظام بین‌الملل در تعامل با سایر کشورها تنها در صدد پی‌گیری و تأمین این منافع می‌باشند.^۸ از طرف دیگر، نظریه‌های تفسیری، به ویژه سازه‌انگاری،^(۲) بر این اعتقادند که کشورها موجوداتی اجتماعی بوده و هویت آنها نیز یک سازه اجتماعی است که منافع ملی آنان را هم تعیین و تعریف می‌کند. پس، کشورها منافع برون‌زاد و از پیش داده شده ندارند، بلکه منافع خود را در تعامل با دیگران و به صورت متفاوت از یکدیگر تعریف می‌کنند.^۹

در هر صورت، کشورها در سیاست خارجی خود منافع و اهدافی مشخص را تعریف و تعیین می‌کنند که در تعامل با دیگران آن را پی‌گیری می‌نمایند، به عبارت دیگر، کشورها برای دستیابی به مقاصد و منافع خود باید ارجحیتها و اولویت‌هایی - اعم از برون‌زاد یا درون‌زاد - را به صورت شفاف تعیین کنند که خود و دیگران درک صحیحی از آن داشته باشند. بر این اساس، یک سیاست خارجی فعال یا مطلوب در صورتی موفق خواهد بود که منافع ملی خود را بر پایه آرمانها، آرزوها و نیازهای مردم خود به طور مشخص و بدون ابهام تعریف و اولویت‌بندی کند.

1. Pre-social
2. Constructivism

۴. اهداف مشخص و اولویت بندی شده

کلیه کشورها در سیاست خارجی خود یک رشته اهداف و آماجهای مشخص و معینی را که منعکس کننده تقاضاها، نیازها و آرمانهای داخلی است پی گیری می کنند.^{۱۰} در ادبیات سیاست خارجی دو تلقی از اهداف ملی به چشم می خورد؛ بعضی از نویسندگان اهداف ملی را فراگیرتر از منافع ملی می دانند که شامل کلیه آرمانها و آرزوهای یک ملت فارغ از قابلیت اجرا و تحقق آن می شود. در این برداشت منافع ملی اخص از اهداف ملی تصور می شود و آن دسته از آرمانها و آرزوهای ملی را در بر می گیرد که در چارچوب قدرت ملی قابل حصول است. در دیدگاه دوم، منافع ملی اعم از اهداف ملی تعریف می گردد. اهداف ملی ترجمان عینی منافع ملی است که ماهیتی انتزاعی و تجربیدی دارد. به عبارت دیگر، برای عینیت و فعلیت بخشیدن به منافع ملی آن را در قالب اهداف ملی تعریف می کنند. در این نوشتار اهداف ملی به معنای اخص مدنظر قرار می گیرد و برای پرهیز از ابهام مفهومی از اصطلاح «اهداف سیاست خارجی» استفاده می شود.

علاوه بر اینکه دورنمای کلی آرمانها و آرزوهای یک کشور در سیاست خارجی مشخص است، باید به گونه ای عینی و ملموس باشد که قابل پی گیری و تأمین نیز باشد. یک سیاست خارجی در صورتی در دست یابی به اهداف خود موفق خواهد بود که آنها را با توجه به سه عنصر منافع ملی، قدرت ملی و محیط و شرایط خارجی تعریف کند. اگر منافع ملی را ترجمان آرمانها و آمالهای یک ملت بدانیم طبیعی است که اهداف سیاست خارجی آن باید به گونه ای تعریف و تعیین شود که در قالب و منطبق با این آرمانها و آرزوها باشد. بنابراین، در پیش گرفتن اهدافی که هیچ سنخیتی با نیازها و اهداف عالی ملت و کشور ندارد، حتی در صورت تحقق هم، نمی تواند موفق ارزیابی شود.

تعریف اهداف ملی برپایه منافع ملی صرف نیز کفایت نمی کند. علاوه بر مدنظر قرار دادن منافع ملی باید مجموع تواناییها و قابلیتهای کشور برای تأمین اهداف ملی نیز مورد توجه قرار گیرد. تعیین اهداف بلند پروازانه در سیاست خارجی دلیل موفقیت و مطلوبیت آن نیست، چون معیار و ملاک موفقیت میزان و درجه دست یابی به اهداف سیاست خارجی است.

بنابراین، اگر یک کشور اهدافی را در سیاست خارجی خود تعریف و تعیین کند که توانایی پی گیری و تأمین آنها را ندارد و فراتر از قدرت و توان ملی آن است، در عرصه عمل و اجرا با شکست مواجه خواهد شد.

فراتر از این، چون اهداف خارجی در تعامل و تقابل با کشورهای دیگر تعقیب می شود در تعیین آن باید در کنار دو مؤلفه مذکور، متغیرهای موقعیتی و شرایط نظام بین الملل و محیط خارجی را نیز لحاظ کرد. کشوری ممکن است هم اهداف عالیه ای داشته باشد و هم از توانایی لازم برای تحقق آن برخوردار باشد، اما در رقابت با سایر بازیگران و محدودیتهای محیطی نتواند به آنها دست یابد. در نتیجه، کشورها باید در تعریف اهداف سیاست خارجی، بستر خارجی و بین المللی و محدودیتهایی را که متغیرهای موقعیتی و سایر بازیگران برای آن ایجاد می کنند مد نظر قرار دهد. از جمله این متغیرهای محیطی می توان به ساختار نظام بین الملل، نظام فرعی منطقه ای، رفتار بازیگران بین المللی - اعم از کشورها و سازمانها - و گفتمان قدرت غالب در عرصه جهانی اشاره کرد.

۵. اتخاذ استراتژی مناسب

کشورها بر مبنای نیازها، تواناییهای ملی و شرایط بین المللی برای تأمین اهداف و منافع ملی خود جهت گیری یا راهبرد کلی سیاست خارجی خود را اتخاذ می کنند.^{۱۱} طبعاً سیاست خارجی در صورتی موفقیت آمیز خواهد بود که جهت گیری و راهبرد متناسب و مناسب با منافع ملی و شرایط داخلی و بین المللی اتخاذ نماید. به طور کلی چهار راهبرد کلی در سیاست خارجی قابل تصور است: انزواگرایی، عدم تعهد، بی طرفی و اتحاد و ائتلاف. هر یک از این جهت گیریها الزامات خاصی دارد که کشورها بدون برآورده ساختن یا برخورداری از آنها در اتخاذ آن موفق نخواهند بود. برای نمونه، راهبرد انزواگرایی که متضمن دوری گزیدن از امور بین المللی است، مستلزم موقعیت جغرافیایی دور افتاده و محافظه کاری در سیاست خارجی به معنای رضایت از وضع و نظم موجود است. بنابراین، جهت گیری انزواگرایی برای کشورهایی که در یک منطقه حساس ژئوپولیتیکی قرار گرفته اند و ماهیت بین المللی دارند یا

سیاست خارجی تجدید نظر طلب را تعقیب می‌کند، مناسب و تأمین‌کننده منافع ملی نیست و در صورت اتخاذ با شکست مواجه خواهد شد.

۶. به کارگیری ابزارهای مناسب

اهداف و منافع شفاف و اتخاذ راهبرد مناسب در سیاست خارجی برای موفقیت اگر چه لازم است ولی کافی نمی‌باشد. چه بسا کشوری با اهداف بلند، جهت‌گیری مناسب و وحدت‌گفتمانی نیز در سیاست خارجی با شکست مواجه شود، چون برای تحقق اهداف علاوه بر عناصر فوق، انتخاب ابزار مناسب و کارآمد نیز لازم است. به طور منطقی اهداف سیاست خارجی ابزار آن را تعیین می‌کند؛ یعنی کشورها بر اساس اهداف خود در سیاست خارجی ابزار و وسایل متناسبی که برای تحقق آنها لازم است را انتخاب می‌کنند. اما بعضی از مواقع روند معکوسی در سیاست خارجی حاکم می‌شود، به طوری که ابزارها، اهداف را تعیین و تعریف می‌کنند. بدین ترتیب، کشورها بر مبنای ابزار و وسایل قدرتی که در دست دارند اهداف خود را مشخص می‌نمایند.^{۱۲}

بنابراین، برای موفقیت در سیاست خارجی باید نخست، ابزارها بر اساس اهداف انتخاب شوند؛ و دوم اینکه، این ابزارها متناسب با اهداف باشند. ابزارهای چهارگانه سیاست خارجی، یعنی دیپلماسی، قدرت نظامی، منابع اقتصادی، و وسایل فرهنگی-تبلیغاتی، برای حوزه‌های موضوعی متفاوتی کاربرد و کارایی دارند که کشورها باید در عین استفاده هم‌زمان از آنها، با توجه به ماهیت حوزه موضوعی، شرایط بین‌المللی و گفتمان قدرت غالب، تناسب و هماهنگی بین آنها ایجاد کنند. طبیعی است که ابزار نامناسب با اهداف ملی و بدون در نظر گرفتن حوزه‌ها و گفتمان قدرت، دستیابی به اهداف ملی را غیر ممکن و مشکل می‌سازد.

امروزه، تقریباً همگان اذعان دارند که نظام بین‌الملل ساختار قدرت واحدی ندارد، بلکه دارای ساختار متفاوتی است. در چنین نظامی، قدرت نظامی تنها نوع قدرت نیست و قابلیت تبدیل به انواع دیگر قدرت را نیز ندارد. در سطح بین‌المللی در کنار توزیع قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و اطلاعاتی نیز توزیع شده که ساختارهای متفاوتی را شکل داده است. بنابراین، در

حوزه‌های موضوعی مختلف، انواع مختلفی از قدرت کاربرد و کارایی دارد. این امر، بدان معناست که کشورها در سیاست خارجی خود، برای موفقیت باید در حوزه‌های مختلف ابزارهای متناسب با ساختار قدرت موجود را انتخاب کنند. بنابراین به کارگیری ابزار نظامی در حوزه‌ای که قدرت ماهیتی اقتصادی دارد، به موفقیت نمی‌انجامد. یا در چارچوب گفتمان قدرت اقناع‌کننده و سیاست اقناعی که مبتنی بر مذاکره، چانه‌زنی، مصالحه و به طور کلی دیپلماسی است، به کارگیری ابزارهای قدرت کیفردهنده و سیاست اجبار و زور ناکام خواهد ماند.

۷. توازن و سازگاری بین اهداف ملی^{۱۳}

همان‌گونه که توضیح داده شد، سیاست خارجی دارای اهداف و منافع مختلفی است (صیانت از نفس، تمامیت ارضی، استقلال، و رفاه اقتصادی) که در مناطق مختلف و در مقابل کشورهای گوناگون پی‌گیری می‌شود. سیاست خارجی در صورتی موفق و مطلوب خواهد بود که نخست، بین این اهداف و منافع مختلف تعادل و توازن برقرار سازد؛ دوم اینکه از بروز ناسازگاری و تعارض بین آنها، جلوگیری نماید؛ سوم در صورت بروز تعارض و تراحم بین آنها با اولویت‌بندی آنها بر حسب درجه ضرورت و اهمیت و براساس قاعده «وسع و تدرج» به رفع آن تعارضات بپردازد.

اهداف و منافع ملی در عین کثرت از وحدت و کلیتی برخوردار است که تأمین آن مستلزم برقراری توازن و تعادل بین اجزا و عناصر مختلف آن می‌باشد. اگر چه کشورها با توجه به نیازها و شرایط داخلی و خارجی، اولویتها و ارجحیتهای اهداف و منافع ملی را دارند، ولی به طور هم‌زمان با تخصیص منابع لازم تمام آنها را پی‌گیری می‌کنند. بنابراین، در اولویت‌قرارگرفتن یکی از اهداف و منافع ملی به معنای نادیده‌گرفتن و غفلت از اهداف و منافع دیگر نیست. همچنین، تأمین یکی از اهداف یا منافع به صورت موفقیت‌آمیز و کامل به قیمت عدم تأمین و تعقیب سایر اهداف و منافع، نه تنها دال بر موفقیت در سیاست خارجی نمی‌باشد، بلکه خود یکی از علایم و نشانه‌های شکست است. عدم توازن و تعادل در اهداف و

منافع ملی در نهایت ممکن است به تباه شدن منافع ملی و حتی موجودیت کشور منجر گردد.

علاوه بر این، پی گیری هم زمان و متوازن منافع و اهداف ملی در عمل ممکن است به تعارض و ناسازگاری آنها بینجامد. برای نمونه، تأمین امنیت ملی به عنوان یکی از منافع حیاتی کشور که مستلزم افزایش توان نظامی است و سیاست خلع سلاح یا کنترل تسلیحات که متضمن کاهش قدرت نظامی است، با هم ناسازگار و متعارض هستند. یکی از راههای ممکن برای از بین بردن این تعارض و ناسازگاری، اولویت بندی رتبی و زمانی این دو هدف است. اما همواره این امر امکان پذیر نیست و کشور باید با تصمیم گیری عقلانی و تحلیل هزینه و سود به انتخاب عقلانی دست بزند تا این تعارض را از بین ببرد. به هر حال، وجود تعارض و ناسازگاری بین اهداف، سیاست خارجی را با ناکامی و شکست مواجه می سازد.

۸. ساختار سیاست گذاری و تصمیم گیری واحد

ساختار تصمیم گیری و سیاست گذاری به معنای سلسله مراتب و جایگاهی است که تصمیم گیرندگان و سیاست گذاران و نهادهای تصمیم گیرنده و سیاست گذار در جریان تدوین و اجرای سیاست خارجی مراعات می کنند. ساختار تصمیم گیری در سیاست خارجی معمولاً در قانون اساسی مشخص و تعریف می شود. تصمیم گیری در سیاست خارجی توسط بازیگران فردی و نهادها و سازمانها صورت می گیرد که در فرآیند تصمیم گیری جایگاه مشخصی دارند. بنابراین، فرآیند تصمیم گیری متأثر از کارکرد ساختار تصمیم گیری است که بر رفتار سیاست خارجی تأثیر می گذارد. تصمیمها معلول تعامل، چانه زنی و مصالحه بازیگران و نهادهای تصمیم گیری است. برای اتخاذ تصمیم، هر یک از آنها بخشی از این وظیفه را به عهده می گیرد تا نتیجه مطلوب حاصل شود. تصمیم گیری و سیاست گذاری یک تلاش جمعی است و گزینه انتخاب شده نیز یک برون داد مشترک می باشد.^{۱۴}

برای موفقیت در سیاست خارجی، وحدت ساختار تصمیم گیری ضروری است. کشوری در تنظیم و اجرای سیاست خارجی موفق خواهد بود که از یک ساختار تصمیم گیری و سیاست گذاری

واحد و یکپارچه برخوردار باشد. در این ساختار، افراد و نهادهای تصمیم گیر مشخص و معین بوده و جایگاه هر یک از آنان نیز در محیط سازمانی و بوروکراتیک شناخته شده است.

ساختارهای متعدد سیاست گذاری و تصمیم گیری به سیاستها و تصمیمهای متعارض و متناقض منجر می شود که ممکن است سیاست خارجی را به سمت بی سیاستی و بی تصمیمی سوق دهد و در نهایت آن را با شکست مواجه سازد. اگر سیاست گذاری و تصمیم گیری را فرآیندی تعریف کنیم که از طریق آن نهاده ها به داده های سیاست خارجی تبدیل می شوند، پس ساختارهای چند گانه تصمیم گیری و سیاست گذاری، تصمیمها و سیاستهای چند گانه ای را تولید می کند که سازگاری و هماهنگی لازم را ندارد.

چندگانگی ساختار تصمیم گیری و سیاست گذاری به شکل گیری مراکز متعدد تصمیم گیری و سیاست گذاری می انجامد که سیاستها و تصمیمهای منسجم و یکپارچه را مختل می سازد. این مراکز متعدد که به صورت جزایر مستقلی عمل کرده و در قالب ساختار واحدی به هم مرتبط و متصل نمی شوند، هر یک بر اساس منافع و اهداف خود به اخذ تصمیمها و سیاستهایی دست می زنند که انسجام و سازگاری لازم را نداشته و در مقام عمل و اجرا یکدیگر را خنثی کرده و ناکام می سازند.

البته باید توجه داشت که ساختار واحد به معنای تصمیم گیری و سیاست گذاری متمرکز و غیر دموکراتیک نیست. طبیعی است که در جوامع متکثر امروز، جامعه از مجموعه ای از گروههای مختلفی تشکیل شده است که هر یک منافع خاص خود را پی گیری می کند. از طرف دیگر، ساختار حکومت و قدرت به گونه ای است که در اثر تفکیک قوا و تقسیم کار هر یک از کارگزارانها و بوروکراسی های سازمانی، کارکردها و وظایف و اختیارات تعریف شده ای دارند. یک چنین تفکیک وظایف و تقسیم کاری در دستگاه سیاست خارجی کشورها نیز صورت گرفته است، اما همان گونه که ذکر شد، مسئله حیاتی این است که جایگاه و کارکرد هر یک از این کارگزارانها در سلسله مراتب و ساختار تصمیم گیری مشخص و تعریف شده باشد تا در حوزه اختیارات و وظایف در فرآیند سیاست گذاری و تصمیم گیری، نقش خود را در ارتباط با دیگر نهادها و سازمانها ایفا کنند.

۹. نهادینگی

سیاست خارجی مطلوب در ساختارهای نهادی و بوروکراتیک نهادینه شده است و هر یک از این نهادها و کارگزارانها در حدود اختیارات و وظایف خود بخشی از وظیفه سیاست گذاری و تصمیم گیری را بر دوش می کشد. این بوروکراسی ها و کارگزارانها از طریق تعریف و تعیین نقش خود و تصمیم گیرندگان مختلف در ساختار تصمیم گیری از فردی و شخصی شدن سیاست گذاری جلوگیری کرده و یک نوع رویه تصمیم گیری سازمانی را ایجاد می کنند که تداوم و استمرار سیاست خارجی را باعث می شود.^{۱۵} در نتیجه با تغییر افراد و تصمیم گیرندگان، سیاست خارجی دچار تغییر و تحول فوری و فاحش نمی شود، چون محدودیتهای سازمانی و بوروکراتیک حوزه مانور و تأثیر گذاری افراد و تصمیم گیرندگان فردی را مشخص و معین می سازد. بنابراین، اگر چه سیاست خارجی مطلوب در عین تداوم تغییر نیز می کند، این تغییرات تدریجی و بطئی است که در یک پروسه زمانی نسبتاً بلند مدت به تغییرات عمیق و ماهوی تبدیل می شود.

۱۰. سیاست گذاری منطقی

فرآیند سیاست گذاری در سیاست خارجی مطلوب باید منطقی و منظم باشد. منطقی بودن به معنای تصمیم گیری عقلانی برپایه عقلانیت مطلق یا مقید که در نظریات تصمیم گیری مطرح می باشد، نیست، بلکه منظور رعایت مراحل مختلف در فرآیند سیاست گذاری به صورت منطقی و متوالی است. در سیاست خارجی منطقی این مراحل را باید به ترتیب رعایت کرد: شناسایی مسئله و موضوع، تنظیم داده ها و اطلاعات در خصوص موضوع، سیاست گذاری، تصمیم گیری، و اقدام و اجرای سیاست و تصمیمها. تحلیلگران سیاست خارجی در طیف رفتارگرایی بر این اعتقادند که در سیاست گذاری خارجی رعایت این مراحل الزامی است:

- مشخص و معین کردن ارزشهای اساسی به مثابه معیار عمل؛

- تعیین متغیرهای ذی ربط در وضعیت تصمیم گیری؛

- ارزیابی و سنجش متغیرهای دخیل بر حسب معیارها و ملاکهای تعیین شده؛

- انتخاب هدف؛

- تعیین و انتخاب راهبرد مناسب برای رسیدن به هدف؛

- تصمیم برای اقدام؛

- اقدام و ارزیابی پیامدها و نتایج اقدام براساس معیارها و ارزشهای بنیادی.^{۱۶}

اگر چه این نوع سیاست گذاری آرمانی و ایده آل است و احتمال عملیاتی کردن آن در مقام عمل بسیار مشکل است، اما هر چه فرآیند سیاست گذاری به این نوع آرمانی نزدیکتر باشد، احتمال موفقیت و کامیابی آن بیشتر است. بنابراین، تصمیم گیرندگان و سیاست گذاران باید تلاش نمایند حتی الامکان این ترتیب و توالی را رعایت کنند تا به نتایج و دستاوردهای مثبت و مطلوبی در عمل دست یابند.

آسیبهای سیاست خارجی ایران

با توجه به مباحثی که مطرح شد به نظر می رسد که معیارها و ملاکهایی برای ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران فراهم شده باشد. بنابراین، در این قسمت تلاش می شود مشکلات و کاستیهایی که سیاست خارجی ایران را از وضعیت آرمانی و مطلوب دور کرده است در قالب آسیبهای مختلف تحلیل و تبیین گردد. البته، بار دیگر باید تأکید کرد که این آسیب شناسی به معنای نادیده گرفتن دستاوردهای سیاست خارجی ایران نیست، بلکه برجسته کردن اشکالاتی است که با رفع آنها سیاست خارجی را به نوع آرمانی نزدیکتر کرده و میزان موفقیت آن را افزایش خواهد داد.

۱. تلون گفتمانی

در جریان انقلاب اسلامی گفتمانی هژمونیک شکل گرفت که به باز تعریف بنیادی در حوزه سیاست داخلی و خارجی پرداخت و معیارهای متفاوتی برای تعریف «خود» و «دگری» در عرصه فراملی ارائه داد. بدین ترتیب در بطن گفتمان انقلاب اسلامی، گفتمان متمایز سیاست

خارجی متولد شد که در چارچوب نظام معانی آن، رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی در عمل شکل گرفت. در طول ۲۳ سال گذشته، گفتمان انقلاب اسلامی دستخوش تحولات شکلی و ماهوی شده است که به تبع آن خرده گفتمان سیاست خارجی نیز دچار دگرگونی و دگرپرسی شده است. هر یک از این گفتمانها براساس نظام صدقی حاکم بر جامعه، بر کانونها، دقایق و عناصری ابتناء یافتند و مفاهیم کلیدی را در بستر گفتمانی خود باز تعریف کردند. بنابراین، در طول بیش از دو دهه گذشته گفتمانهای مختلف سیاست خارجی ظهور کردند که به صورتهای مختلفی سیاست خارجی و عناصر آن را تعریف و باز تعریف کردند. مؤلفه‌هایی چون منافع ملی، قدرت ملی، امنیت ملی، هویت و حاکمیت ملی، نظام بین الملل و حتی دولت ملی در بستر هر یک از این گفتمانها معانی و مدلولهای متفاوتی یافتند.^{۱۷}

تحولات و تغییرات گفتمانی صرفاً در محدوده گفتمانی باقی نماند، بلکه تأثیرات عمیق و شگرفی نیز در سیاست خارجی در عمل داشته است. بنابراین، تحول در حوزه گفتمان سیاست خارجی موجب تحول در اعمال و اجرای سیاست خارجی نیز شده است. بالطبع، تنوع گفتمانی در سیاست خارجی ایران یک عیب و آسیب محسوب نمی شود، بلکه عدم هژمونیک شدن یکی از این گفتمانهاست که آن را معیوب و آسیب پذیر می سازد. در اثر این عارضه هیچیک از این گفتمانها در سیاست خارجی ایران موقعیت و منزلت برتر نیافته اند و بطور هم زمان گفتمانهای مختلفی بر آن حاکم بوده است. این تلون گفتمانی تدوین و اجرای سیاست خارجی منسجم و یکپارچه در دستگاه سیاست خارجی را با مشکل مواجه می سازد و در عمل به ناهماهنگی و ناسازگاری سیاست خارجی منجر می شود. این چندگانگی رفتاری به نوبه خود ضریب موفقیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را کاهش می دهد. به طور خلاصه عدم هژمونی یک گفتمان واحد در یک دوره، عدم تعیین رفتار سیاست خارجی در آن دوره را باعث می شود. بدون تفوق و استیلای یک گفتمان در عرصه سیاست خارجی رفتارها و الگوهای سیاست خارجی دچار تشتت، پراکندگی و ناهماهنگی می گردد.

در سالهای پس از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ایران، دو ابر گفتمان سیاست خارجی آرمان گرا و واقع گرا در سیاست خارجی ایران شکل گرفته است. گفتمان

واقع گرا که در طیف پارادایم واقع گرایی کلاسیک قرار می گیرد بر اولویت منافع ملی و قدرت ملی تأکید می ورزد. به عبارت دیگر، قدرت و منافع ملی در مرکز ثقل این گفتمان قرار دارند و همه تصمیمها و سیاستها حول محور آن اتخاذ می شوند. گفتمان آرمان گرایی که بر پایه ایدئولوژی اسلامی و مصالح دینی شکل گرفته است، خود به چهار خرده گفتمان آرمان گرایی رادیکال، مرکز محور، عمل گرا و لیبرال تقسیم می شود. تاریخ و عملکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نشان می دهد که هیچیک از این گفتمانها در هیچ دوره ای در موقعیت منزلت هژمونیک قرار نداشته اند، بلکه در رقابتی تنگاتنگ برای دست یافتن به چنین موقعیتی بوده اند. این تنازع و تلون گفتمانی یکی از آفتهای سیاست خارجی ایران به شمار می آید که تنوع رفتاری را در پی داشته است.^{۱۸}

۲. عدم تعریف شفاف از منافع ملی

یکی از عوارض تلون گفتمانی در سیاست خارجی، عدم تعریف و تعیین دقیق و شفاف منافع ملی جمهوری اسلامی ایران بوده است، چون منافع در گفتمانهای مختلف معنا و مدلول متفاوتی دارد و گفتیم که تاکنون گفتمان واحدی تفوق نداشته است. در نتیجه تعریف واحدی از منافع ملی نیز ارایه نشده است که در عمل راهنمای اقدام سیاست خارجی قرار گیرد. همان گونه که توضیح داده شد، منافع ملی براساس هویتی که هر کشور برای خود تعریف می کند، تعیین می شود. این هویت نیز یک سازه اجتماعی و گفتمانی است که در بستر نظام معانی و گفتمانهای خاص شکل می گیرد. پس گفتمان نقش انکارناپذیری در تعریف و تعیین منافع ملی دارد. عدم شکل گیری فراگفتمانی که خرده گفتمانهای مختلف سیاست خارجی را در برگیرد، نه تنها تعریف شفاف از منافع ملی را مشکل ساخته است، بلکه اولویت بندی آنها را نیز بسیار سخت کرده است. اختلاف نظر نخبگان نیز یکی دیگر از علل و عوامل ابهام در تعریف منافع ملی بوده است.

بعضی از تحلیلگران سیاست خارجی ایران، ابهام و عدم تعیین منافع ملی ایران را معلول تعارض و تنافی منافع ملی و مصالح اسلامی می دانند.^{۱۹} به زعم آنان ناسازگاری این دو دسته

از منافع موجب گشته است که تعریف منافع ملی دچار ابهام و اخلال گردد. این دسته از پژوهشگران از منظر واقع گرایی به تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می پردازند که منافع ملی کشورها را از پیش داده شده یا پیشینی و عینی می داند و اینکه بازیگران در عرصه سیاست خارجی صرفاً درصدد پی گیری و تأمین آنها هستند. به عبارت دیگر، نظام بین الملل و روابط بین الملل یک محیط استراتژیک است که در آن کشورها برای به حداکثر رساندن قدرت خود به کشمکش می پردازند.

این دیدگاه امروزه با انتقادهای هستی شناختی و معرفت شناختی جدی روبه روست، چون بسیاری معتقدند که منافع ملی پسینی است و در تعامل اجتماعی کشورها شکل می گیرد و هویت ملی کشورها که تحت تأثیر نظام معنایی و ارزشی آنها می باشد در تعریف منافع ملی نقش تعیین کننده ای دارد.^{۲۰} بر این اساس، دین اسلام بخشی از هویت ملی ایران است و به تبع آن، مصالح دینی نیز بخش جدایی ناپذیر منافع ملی آن را تشکیل می دهد. فراتر از این، حتی در چارچوب واقع گرایی نیز مصالح دینی و منافع ملی به طور منطقی و ماهیتی با هم تعارض و تنافی ندارند، تنها ممکن است در مقام عمل و اجرا بین آنها تراحم پیش آید که از طریق اولویت بندی رتبی و زمانی می توان آن را رفع نمود. بنابراین، عدم شفافیت منافع ملی جمهوری اسلامی ایران بیش از آنکه معلول تعارض مصالح اسلامی و منافع ملی باشد، حاصل فقدان گفتمان سیاست خارجی واحد، اختلاف نظر و کشمکش نخبگان و تصمیم گیرندگان سیاست خارجی، ساختارهای متعدد تصمیم گیری، و عدم اولویت بندی منافع ملی و مصالح دینی است. در نتیجه، ابهام زدایی از منافع ملی و تعریف دقیق و منطقی آن مستلزم غلبه بر این عارضه هاست. نخست اینکه وحدت گفتمانی در سیاست خارجی ضروری است؛ دوم، اجماع شکلی و ماهوی در مورد عناصر و دقایق منافع ملی بین نخبگان و تصمیم گیرندگان الزامی است؛ سوم، اولویت بندی رتبی و زمانی عناصر مصالح دینی و منافع ملی لازم است؛ و چهارم، شکل گیری ساختار تصمیم گیری و سیاست گذاری واحد بر اساس قانون اساسی اجتناب ناپذیر می باشد.

۳. عدم تعریف و اولویت بندی اهداف ملی

تلون گفتمانی و عدم شفافیت منافع ملی و اختلاف نظر نخبگان و تصمیم گیرندگان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به عارضه عدم تعیین و تعریف و اولویت بندی اهداف سیاست خارجی منجر شده است. اگر چه این عوامل ممکن است در سیاست خارجی همه کشورها به بحران تعیین اهداف ملی منجر شود، اما بروز این آسیب و آفت در سیاست خارجی ایران گسترده تر رایج تر است. وجود اهداف ملی و اسلامی در سیاست خارجی ایران که از ماهیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی نشأت گرفته است و عدم اولویت بندی عناصر مصالح اسلامی و منافع ملی، بستر و زمینه مناسبی را برای بروز بحران تعریف اهداف سیاست خارجی فراهم کرده است.^{۲۱}

همان گونه که توضیح داده شد، اهداف سیاست خارجی ترجمان عینی منافع ملی در سیاست خارجی است، بنابراین، به هرعلتی منافع ملی به صورت مشخص و دقیق تعریف نشود، ترجمه آن به اهداف سیاست خارجی مشخص و معین نیز اگر غیر ممکن نباشد، بسیار سخت و دشوار است. علاوه بر این، اهداف دوگانه اسلامی (وحدت جهان اسلام، حمایت از مستضعفین و مبارزه با مستکبرین، دفاع از حقوق مسلمانان و حمایت از نهضت‌های آزادی بخش) و ملی (صیانت از نفس، امنیت ملی، استقلال، تمامیت ارضی و وضعیت خوب اقتصادی) اگرچه تعارض ماهوی و منطقی ندارند، اما برای تأمین آنها در عرصه سیاست خارجی باید براساس توان ملی و میزان ضرورت و فوریت از نظر رتبی و زمانی آنها را زمان بندی و اولویت بندی کرد که موضوعی سیاست گذارانه است.

شواهد و قراین حاکی از آن است که اهداف سیاست خارجی ایران براساس سه عنصر منافع ملی - اعم از منافع مادی و غیر مادی - قدرت ملی و شرایط محیطی تعریف نشده است و سلسله مراتبی از اهداف نیز صورت نگرفته است. در حالی که ماهیت اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ایجاب می کند که آنها در سه دسته اهداف بلندمدت، میان مدت و کوتاه مدت بر مبنای درجه اهمیت و ضرورت طبقه بندی و اولویت بندی گردند. بر این اساس، اهداف آرمانی و آمالی باید در قالب اهداف بلندمدت، رفاه اقتصادی و گسترش ارزشها در

چارچوب اهداف میان مدت و امنیت ملی و تمامیت ارضی - به عنوان منافع حیاتی - به صورت اهداف کوتاه مدت تعریف و با توجه به قاعده وسع و تدرج پی گیری شوند.

در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نه تنها این اولویت بندی، حداقل در مقام عمل، صورت نگرفته است، بلکه در بعضی از دوره ها حتی این سلسله مراتب و هرم اهداف به صورت معکوس تعریف و پی گیری شده است؛ یعنی، بلندمدت ترین هدف به عنوان فوری ترین هدف در کوتاه مدت تعقیب شده است و اهداف حیاتی که فوریت و ضرورت، زمانی داشته اند در اولویتهای بعدی قرار گرفته اند. این امر باعث شده است که تأمین هر دو دسته از اهداف در عمل ناکام بماند.

بنابراین، برای درمان این آسیب و عارضه سیاست خارجی تعریف سلسله مراتبی از اهداف مالی و اولویت بندی ارجحیتهای مختلف ملی بر مبنای ضرورت، اهمیت و فوریت اهداف ملی الزامی است. با تعریف و شکل گیری این سلسله مراتب، نه تنها پی گیری و تأمین منافع ملی و مصالح دینی توأم با یکدیگر دچار تعارض و تنافی نمی شود، بلکه دستیابی به آنها در چارچوب ارجحیتهای ملی نیز امکان پذیر می باشد.

۴. عدم درک فرصتها و تهدیدها

کشورها در یک محیط استراتژیک تعامل دارند و دیپلماسی نوعی مدیریت استراتژیک است و به تبع آن، سیاست گذاری و تصمیم گیری در سیاست خارجی نیز ماهیتی استراتژیک دارد. تصمیم گیری راهبردی مستلزم درک و شناخت صحیح فرصتها، محدودیتها و تهدیدها به منظور استفاده بهینه از فرصتها و غلبه بر محظورات و تهدیدها در یک محیط راهبردی است. اگر فرصت سازی و فرصت طلبی (به معنای استفاده از فرصتهای ایجاد شده) از الزامات یک سیاست خارجی مطلوب باشد که خود مستلزم داشتن درک صحیح و واقعی از فرصتها و تهدیدهاست، باید اذعان کرد که یکی از مهمترین آسیبهای سیاست خارجی ایران عدم مدیریت و تصمیم گیری راهبردی به معنای عدم استفاده از فرصتهای موجود و شکستن محدودیتها و رفع تهدیدها و موانع بوده است. در اکثر موارد سیاست خارجی جمهوری اسلامی

ایران واکنشی، انفعالی، کنش‌پذیر و فاقد کنش‌مندی و کنشگری بوده است. شاید بتوان ادعا کرد که سیاست خارجی ایران در بهترین وضعیت به حوادث و امور بین‌المللی به صورت مطلوب عکس‌العمل نشان داده است، ولی نتوانسته آنها را شکل داده و تأثیر بگذارد.

درجه انفعال در سیاست خارجی ایران در بعضی از دوره‌ها و حوزه‌ها به اندازه‌ای بوده است که به جای فرصت‌سازی، فرصت‌سوزی و تهدیدسازی کرده است. چه بسیار فرصتهایی که در اثر عدم درک واقعی آنها به تهدیدهایی تبدیل شده‌اند که منافع ملی را به خطر انداخته و سیاست خارجی را با شکست و ناکامی مواجه ساخته‌اند. عملکرد سیاست خارجی ایران در آسیای میانه و افغانستان قبل از طالبان گواه خوبی بر این مدعاست. فرصتی که به دنبال روی کار آمدن دولت ربانی در افغانستان نصیب سیاست خارجی ایران شد در طول چند سال به یکی از مهمترین تهدیدها علیه امنیت ملی ایران تبدیل شد. همچنین استقلال کشورهای آسیای میانه در اثر فروپاشی شوروی فرصت بی‌بدیلی را برای سیاست خارجی ایران مهیا ساخت که به علت عدم مدیریت استراتژیک نه تنها منافع ملی ایران تأمین نشد، بلکه خود عامل بروز تهدیدهای امنیتی علیه ایران نیز شده است.^{۲۲}

این فرصت‌سوزیها در حالی صورت می‌گیرد که امروزه در مدیریت استراتژیک سیاست خارجی و دیپلماسی، کشورها تهدیدها را به فرصت تبدیل کرده و آن را وسیله‌ای برای دست‌یابی به منافع و اهداف خود قرار می‌دهند. سیاست خارجی و دیپلماسی آمریکا و پاکستان در جریان حادثه ۱۱ سپتامبر و بحران افغانستان نمونه‌ای از این فرصت‌سازیه‌ها و فرصت‌طلبیها از تهدیدها می‌باشد. آمریکا از یک تهدید امنیتی که برای اولین بار در داخل قلمرو سرزمینی این کشور امنیت ملی آن را به خطر انداخت، فرصتی ساخت تا منافع و اهداف خود را که در شرایط عادی و غیرجنگی امکان‌پذیر نبود، پی‌گیری و تأمین کند. پاکستان نیز به عنوان مهمترین و بزرگترین حامی طالبان از تهدید جنگ در افغانستان که می‌توانست امنیت ملی و منافع آن کشور را به مخاطره اندازد، در یک چرخش فرصت‌طلبانه دیپلماتیک، فرصتی برای سیاست خارجی خود ساخت که قبل از آن امکان‌پذیر نبود.

۵. استراتژیهای متعارض

استراتژی و جهت‌گیری اصولی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، عدم تعهد به معنای نفی هرگونه سلطه‌پذیری در روابط بین‌الملل است. با وجود این، برداشتها و تعریفهای متفاوت و مختلفی از عدم تعهد ارایه شده است و در عمل نیز راهنمای سیاست خارجی قرار گرفته است. بنابراین، در سیاست خارجی ایران می‌توان از وجود استراتژیهای عدم تعهد سخن گفت. یک نوع از این استراتژی، عدم تعهد محافظه‌کار به معنای سنتی و رایج آن مبنی بر قبول وضع و نظم موجود و عدم وابستگی به مراکز قدرت جهانی است. به عبارت دیگر عدم تعهد غیرایدئولوژیک به مفهوم موازنه منفی یا سیاست عدمی که پیشینه دیرینه‌ای در تاریخ سیاست خارجی ایران داشته است.^{۲۳} جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در زمان دولت موقت از نوع عدم تعهد محافظه‌کار می‌باشد. نوع دیگر، عدم تعهد تجدید نظر طلب به معنای قبول وضع و نظم موجود و تلاش برای تغییر آن به منظور استقرار نظم مطلوب است. در این تعریف، بنیادهای نظم بین‌المللی غیر عادلانه بوده و جمهوری اسلامی باید برای برهم زدن و دگرگونی آن جهت جایگزینی نظم مطلوب تلاش نماید. عدم تعهد تجدید نظر طلب نوعی تعهد ایدئولوژیک دارد که علاوه بر نفی هرگونه وابستگی و تعهد به قدرتها و مراکز قدرت در عرصه بین‌المللی، نظم غیر عادلانه حاکم بر روابط بین‌الملل و نهادها و قواعد حاکم بر بازی بین‌المللی را نیز نفی می‌کند.

نوع سوم، عدم تعهد اصلاح طلب است که حد وسط دو نوع قبلی است. اگر چه تغییر در نظم و وضع موجود در این تعریف از عدم تعهد نیز ضروری می‌باشد، اما این تغییر و تحول در چارچوب نظم و نظام موجود و با همکاری کشورهای دیگر پی‌گیری می‌شود. عدم تعهد اصلاح طلب، خواهان اصلاح روبنایی نظم و نظام موجود با هدف ایجاد تدریجی تغییر و دگرگونی در زیربنای آن می‌باشد.

با بررسی تاریخ و عملکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران روشن می‌گردد که همواره این سه برداشت از عدم تعهد که خود ریشه در یکی از گفتمانهای سیاست خارجی دارند، به طور هم‌زمان برای هدایت سیاست خارجی با هم رقابت و حتی ستیز داشته‌اند و

هیچیک از آنها نیز به طور کامل منزلت هژمونیک نیافته است. در نتیجه، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با بحران تعیین استراتژی نیز مواجه بوده است که پی گیری و تأمین منافع و اهداف ملی را مشکل ساخته است.

فراتر از این، در بطن این جهت گیری و راهبرد کلان عدم تعهد، خرده استراتژیهای دیگری تدوین و اجرا شده اند که راهبرد کلی را نیز تحت الشعاع خود قرار داده اند. جهت گیریهای انزواگرایی، بی طرفی، اتحاد و ائتلاف از جمله راهبردهایی بوده اند که در مقاطعی سیاست خارجی ایران را هدایت کرده اند که نسبت آنها با استراتژی کلی عدم تعهد به خوبی تعریف نشده است. سیاست خارجی انزواگرایانه در برهه قبل و حتی بعد از جنگ تحمیلی عراق، بی طرفی ایران در جریان جنگ آمریکا علیه عراق در سال ۱۹۹۱، حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و تلاش برای بهره برداری از رقابت آمریکا و اروپا نمونه هایی از اتخاذ این راهبردها در سیاست خارجی است.

سؤال اصلی و اساسی این است که راهبردهای مذکور تا چه میزان با الزامات ژئوپولیتیک ایران هم خوانی و سازگاری دارند. عده ای بر این اعتقادند که اساساً جهت گیری عدم تعهد با شرایط جغرافیایی ایران متناسب نیست و بهترین راهبرد برای سیاست خارجی اتحاد و ائتلاف است. گروه دیگری استدلال می کنند که ایران کشوری بین المللی است که ناگزیر به حضور در عرصه بین المللی است، بنابراین، استراتژیهای انزواگرایی و بی طرفی که ماهیتی انفعالی و عکس العملی دارند مناسب سیاست خارجی ایران نیستند.^{۲۴} تجارب تاریخی دیدگاه دوم را تأیید می کند. نقض بی طرفی ایران در زمان جنگ جهانی دوم و بهره گیری رایگان آمریکا از ایران در جریان جنگ دوم خلیج فارس و بحران اخیر افغانستان شاهد این مدعاست. اما در مورد دیدگاه نخست تأمل بیشتری لازم است چون حداقل تجربه سیاست خارجی شاه خلاف آن را ثابت می کند، همان گونه که در مطلوبیت ائتلاف و اتحاد با شرق نیز باید تعمق بیشتری کرد.

به هر حال، براساس آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت: نخست اینکه، جهت گیری و راهبرد عدم تعهد را باید منطبق با تغییرات و تحولات داخلی، منطقه ای و بین المللی باز تعریف

کرد؛ دوم، عدم تعهد بیش از آنکه راهبردی انفعالی و واکنشی باشد، جهت گیری فعالی جهت نقش آفرینی بیشتر در نظام بین الملل می باشد؛ سوم، عدم تعهد به معنای عدم رابطه و ارتباط با کشورها و بازیگران بین المللی حتی مراکز قدرت جهانی نیست؛ چهارم، جوهره عدم تعهد، عدم وابستگی و حفظ استقلال است اما وابستگی و استقلال را باید در بستر شرایط وابستگی متقابل و چگونگی توزیع قدرت در سطح بین المللی تعریف نمود؛ پنجم، راهبردهایی که مستلزم دوری گزیدن از امور بین المللی باشد مناسب سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تأمین کننده اهداف و منافع آن نیست.

۶. ابزارهای نامناسب

تناسب ابزارهای سیاست خارجی با اهداف ملی و استفاده بهینه از آنها در حوزه های مختلف یکی از پیش شرط های موفقیت در سیاست خارجی می باشد. برای انتخاب ابزار مناسب و متناسب با اهداف ملی، علاوه بر مشخص و معین بودن اهداف و منافع ملی، درک صحیح از شرایط بین المللی و گفتمان قدرت مسلط نیز ضروری است.

به نظر می رسد که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، علاوه بر اینکه اهداف ملی، فراتر از تواناییها و قدرت ملی تعریف شده است، ابزارهای مناسبی نیز برای تعقیب و تأمین آنها انتخاب نشده اند. این عدم تناسب و سنخیت ابزار و اهداف ناشی از عدم شناخت و درک واقعی از وضعیت بین المللی و ماهیت قدرت و گفتمان غالب آن بوده است. عدم به کارگیری ابزار و وسایلی که بتواند قدرت نرم افزاری انقلاب اسلامی را در صحنه بین المللی اعمال کند و محدود شدن در شیوه های سنتی تبلیغی-فرهنگی یکی از این نارساییهاست.

شاید مهمترین آسیب در این زمینه عدم استفاده بهینه از ابزار دیپلماسی برای پی گیری اهداف سیاست خارجی باشد. نوع نگرش به جهان سیاست و روابط بین الملل و دیگر بازیگران باعث گردیده است که در بسیاری مواقع ابزارهای دیپلماتیک از قبیل مذاکره، مصالحه و چانه زنی نوعی سازگاری تلقی گردد و عملاً سیاست خارجی از این ابزار کارآمد محروم گردد. علاوه بر این، به هنگام به کارگیری این ابزار به علت فقدان کادر دیپلماتیک حرفه ای و عدم

رعایت لوازم یک دیپلماسی فعال، ایران نتوانسته است به صورت مطلوب از این وسیله استفاده کند. موفقیت دیپلماسی مستلزم موارد و شرایط زیر است که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است:

- درک صحیح از سلسله مراتب اهداف و منافع ملی؛

- برخورداری از قدرت اقناع؛

- درک واقعی قابلیت‌ها و توانایی‌های خود و بازیگران دیگر؛

- شناخت شرایط بین‌المللی، اهداف و ثبات طرف‌های دیگر؛

- توانایی لازم در انطباق و سازگاری اهداف؛

- هماهنگی در سطوح مختلف دیپلماسی؛

- توانایی در بهره‌گیری از تکنیک‌های مختلف دیپلماتیک مانند مذاکره، مصالحه و

چانه‌زنی.^{۲۵}

همچنین ایران به علت ضعف‌های دیپلماتیک و سیاسی نتوانسته است از اهرم‌های اقتصادی که در اختیار دارد برای تأمین اهداف ملی خود بهره بگیرد. به رغم اینکه جمهوری اسلامی ایران در منطقه ژئواکونومیک بسیار مهم خلیج فارس قرار گرفته است که بین دو حوزه انرژی جهان یعنی خلیج فارس و آسیای میانه واقع می‌باشد، ایران قادر نبوده است از این موقعیت ممتاز جغرافیایی به نحو احسن استفاده کند. از دست دادن فرصت‌ها، به ویژه در آسیای میانه و عقب ماندن از رقبای اقتصادی در این منطقه، حکایت از ناکامی سیاست خارجی و اقتصادی ایران در این منطقه حساس دارد.^{۲۶} در محاق قرار گرفتن سیاست خارجی ایران در حوزه خزر نمونه دیگری از ناکامی ایران در حوزه اقتصاد و چگونگی بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی است.

۷. اهداف ملی ناسازگار و نامتوازن

اهداف ناسازگار و غیرمتوازن یکی دیگر از آسیب‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. بخشی از ناکامی‌های سیاست خارجی معلول عدم توازن و ناسازگاری بین

اهداف مختلف آن بوه است. ناسازگاری اهداف خود ناشی از عدم اولویت بندی اهداف بر اساس فوریت، ضرورت و اهمیت آنها بوده است. پی گیری هم زمان اهداف درازمدت و کوتاه مدت بدون درجه بندی و اولویت گذاری رتبی یا زمانی به تعارض این اهداف انجامیده است و عدم رفع آن باعث گردیده که آنها یکدیگر را خنثی نمایند. فقدان اجماع تصمیم گیرندگان، تلون گفتمانی و ابهام در جهت گیری سیاست خارجی بعضی از عوامل بروز این گونه ناسازگاریها بوده اند.

اما شاید مهتر از تعارض و ناسازگاری اهداف ملی، پی گیری نامتوازن اهداف ملی در سیاست خارجی باشد. در دوره های مختلف که یکی از اهداف ملی در اولویت قرار گرفته است از سایر اهداف غفلت شده یا به اندازه کافی به آنها بها داده نشده است که در نتیجه سیاست خارجی از وضعیت تعادل خارج شده است. این عارضه، به ویژه در برهه پس از پایان جنگ بیشتر مشهود بوده است. اگرچه در زمان جنگ نیز یک نوع عدم توازن در اهداف ملی نمایان بود، ولی این عدم تعادل اجتناب ناپذیر بود، چون شرایط فوق العاده جنگی چنین ایجاب می کرد. ولی پس از جنگ در اثر سلطه نسبی گفتمان عمل گرایی اقتصاد-محور، با اولویت یافتن توسعه اقتصادی در هرم اهداف سیاست خارجی، سایر اهداف و مؤلفه های قدرت و امنیت ملی بویژه عناصر غیر مادی و نرم افزاری قدرت و امنیت ملی به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفتند.^{۲۷}

در برهه پس از دوم خرداد نیز اگر چه تلاش شده است که توازن منطقی بین اهداف برقرار شود، ولی عناصر نرم افزاری قدرت و امنیت بیشتر مورد توجه بوده است.^{۲۸} تلاش برای کسب اعتبار و وجهه بین المللی که یکی از عناصر قدرت ملی و اهداف سیاست خارجی است ضروری است؛ اما باید توجه داشت که این امر نباید به قیمت نادیده گرفتن و کم توجهی به عناصر قدرت سخت افزاری باشد. وضعیت خوب اقتصادی و رفاه نسبی و قدرت نظامی اهداف مهمی در سیاست خارجی هستند که باید پی گیری جدی شوند.

۸. ساختارهای متعدد تصمیم‌گیری

به رغم تعریف و تعیین ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عدم شکل‌گیری یک ساختار تصمیم‌گیری فراگیر در سیاست خارجی که در چارچوب آن جایگاه و نقش هر یک از نهادها، کارگزاران و افراد مشخص و معین باشد، واقعیتی انکارناپذیر است. علاوه بر شکل‌گیری ساختارهای موازی با ساختار تصمیم‌گیری رسمی در قانون اساسی و ظهور بازیگران فراساختاری که با خود مختاری و بدون هماهنگی با ساختار رسمی در فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مداخله می‌کنند، در درون ساختار رسمی نیز ساختارهای فرعی خود مختار و ناهماهنگی تکوین یافته‌اند که به ایجاد مراکز تصمیم‌گیری موازی و متعارض انجامیده است.^{۲۹}

ظهور مراکز متعدد تصمیم‌گیری که هر یک بر مبنای تصور و تلقی خود از منافع ملی به تعریف و بازتعریف آن از منظر منافع گروهی و حزبی می‌پردازند، نظام تصمیم‌گیری را مختل و معیوب ساخته است. برون‌دادهای مختلف و متعارض از دستگاه سیاست‌گذاری خارجی کشور که در درون یک ساختار یکپارچه و واحد انسجام نیافته‌اند، ناکارآمدی سیاست خارجی را در پی داشته است.

بالتبع در جامعه‌ای متکثر با علاقه‌ها و سلیقه‌های فردی، گروهی و سازمانی متفاوت، تصمیم‌گیری مشارکتی و تقسیم‌بندی منافع ملی امری طبیعی و ضروری است، اما این منافع مختلف و پراکنده باید در قالب ساختار واحدی هم‌گرا شود تا در مقام اجرا و پی‌گیری یکدیگر را خنثی نسازند. شواهد و قراین نشان می‌دهد که چنین انسجام بخشی ساختاری در سیاست خارجی ایران صورت نگرفته است و هر یک از مراکز تصمیم‌گیری بدون هماهنگی لازم و کافی با دیگران، ساختارهای متعددی را ایجاد کرده‌اند که حتی در تعامل با یکدیگر نیز نیستند. عملکرد سیاست خارجی ایران در قبال اروپا، اعم از کشورهای اروپایی و اتحادیه اروپا، آسیای مرکزی و به ویژه افغانستان قبل از حادثه ۲۰ شهریور ۱۳۸۰، حکایت از وجود مراکز تصمیم‌گیری مستقل در سیاست خارجی ایران در گذشته به سوی هماهنگی و انسجام بیشتری حرکت کرده ولی هنوز به وضعیت مطلوب نرسیده است.

مراکز متعدد تصمیم‌گیری نه تنها دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی کشور را ناکارآمد می‌سازد و داده‌های متعارضی را تولید می‌کند، بلکه با ارسال پیامهای متعارض از کشور، بازیگران مقابل را نیز دچار سردرگمی و بلاتکلیفی می‌سازد. شاید نظریه بازیگر عاقل بازگو کننده تمام فرآیند تصمیم‌گیری نباشد، ولی کشورها ترجیح می‌دهند که در عرصه سیاست خارجی با بازیگر واحدی تعامل داشته باشند نه بازیگران متعددی که فاقد هماهنگی لازم هستند. اظهار نظرهای تصمیم‌گیرندگان کشورهای دیگر در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران آشکار می‌سازد که تصمیم‌گیرندگان سایر کشورها چگونه تحت تأثیر این عدم هماهنگی و تعدد مراکز تصمیم‌گیری در سیاست خارجی قرار گرفته‌اند.

البته، اگر ارسال پیامهای مختلف از سوی کارگزاریهای مختلف در چارچوب یک ساختار تصمیم‌گیری واحد و با برنامه‌ریزی و هدف از پیش تعیین شده باشد، خود جزئی از فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری مطلوب است. اما به نظر می‌رسد که فرآیند تصمیم‌گیریهای متعارض در سیاست خارجی ایران بیش از آنکه معلول استراتژی قبلی و هدفمند باشد، محصول ناهماهنگیهای ساختاری متعدد و تصمیم‌گیری غیر منسجم و متعامل است. حداقل رفتارهای سیاست خارجی ایران در بعضی از مناطق و در قبال بعضی از کشورها بیانگر این تشتت ساختاری است.

۹. فرآیند سیاست‌گذاری وارونه

گفته شد که در فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خارجی، رعایت مراحل و اولویتهای تصمیم‌سازی جزئی از مطلوبیت این فرآیند است. عدم رعایت این اولویتها به سیاستها و تصمیمهای نامطلوب و ناکارآمد منجر می‌شود. در سیاست خارجی ایران در بعضی از مواقع نه تنها این اولویت بندی و ترتیب رعایت نمی‌شود، بلکه فرآیندی معکوس و وارونه حاکم است؛ به گونه‌ای که نخست تصمیمها و سیاستها به عنوان داده‌های سیستم تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری اعلام و حتی اجرا می‌شوند سپس برای توجیه آن، نهادها و کارگزاریهای مختلف به مطالعه و بررسی می‌پردازند تا برای آنها استدلال کرده و دلیل‌یابی می‌کنند.

حتی در سالهای اخیر که مراحل تدوین و تنظیم سیاست خارجی اهمیت و اولویت بیشتری یافته است، هنوز این نقیصه در سیاست خارجی به چشم می خورد. طرحها و مفاهیمی به عنوان مفهوم غالب در سیاست خارجی برگزیده شده اند که اگر چه اثر مثبت بر رفتار سیاست خارجی داشته اند و آن را از خلاء مفهومی نجات داده اند، ولی نخست اعلام و اجرا شده اند و پس از آن، محافل علمی و اجرایی در صدد و توجیه برآمده اند.

شاید به کار بستن یک سیاست و اجرای یک تصمیم آسانترین راه آزمون آن باشد، ولی در صورت نادرست بودن بیشترین هزینه را نیز در بر خواهد داشت. بنابراین، تصمیمها و سیاستها در سیاست خارجی نباید به صورت آزمون و خطا باشد، بلکه باید قبل از اجرا براساس تحلیل هزینه و سود میزان مطلوبیت آن برآورده شود. یکی از آسیبهای سیاست خارجی ایران پیروی از منطق آزمون و خطا بوده است. یعنی تصمیمها و سیاستها قبل از ارزیابی برپایه مطلوبیت و هزینه به کار بسته شده اند که در صورت موفقیت ادامه یافته اند و در صورت شکست کنار گذاشته شده اند و دوباره تصمیمها و سیاستهای جدیدی با همان منطق اجرا شده اند. چون در سیاست خارجی موضوع مرگ و زندگی یک کشور مطرح است، این منطق هزینه های گزافی بر کشور تحمیل می کند.

در سالهای گذشته، روند سیاست خارجی ایران در جهت سیاست گذاری و تصمیم گیری منطقی و منظم حرکت کرده است و این فرآیند در وزارت امور خارجه بیشتر محسوس است. برای اخذ تصمیمها و اتخاذ سیاستها تلاش می شود تا مراحل تدوین و مطالعه قبل از مرحله تصمیم گیری محقق شود. به عبارت دیگر، مرحله تصمیم سازی بر مرحله تصمیم گیری مقدم داشته می شود،^{۳۰} اما با وجود این، باید اذعان داشت که هنوز این فرآیند عمومیت نیافته و در مرحله تکوین است.

۱۰. نهادینه نبودن سیاست خارجی

سیاست خارجی ایران در ساختارها و نهادهای بوروکراتیک و کارگزاریه و سازمانهای تخصصی نهادینه شده است. نهادینه نشدن سیاست گذاری و تصمیم گیری سیاست خارجی

در قالب ساختارهای نظام مند، موجب شده است که سیاست خارجی تحت تأثیر افراد و ویژگی‌های شخصیتی آنان ماهیتی فردی و شخصی پیدا کند. شخصی شدن سیاست خارجی تداوم و استمرار در آن را کاهش داده و آن را دچار تغییر و تحولات زودگذر و نوسانات شدید می‌سازد. با فراز و فرود افراد و تصمیم‌گیرندگان، سیاست خارجی نیز دستخوش دگرگونی‌های فوری و فاحش می‌شود. این بدان معنا نیست که افراد و تصمیم‌گیرندگان هیچ نقش و تأثیری در سیاست خارجی نباید داشته باشند، بلکه نکته اساسی این است که در فرآیند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری خارجی باید تعادل و توازن بین متغیرهای وابسته به نقش و بوروکراسی از یک طرف و متغیر فردی از طرف دیگر، ایجاد و حفظ شود. بنابراین، برهم خوردن این توازن و تعادل به نفع افراد و شخصیتها، علاوه بر مخدوش کردن استمرار سیاست خارجی، خطر شخصی شدن آن را نیز افزایش می‌دهد.

در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران چنین به نظر می‌رسد که این توازن به نفع اشخاص برهم خورده است، به گونه‌ای که سیاست خارجی تابعی از ویژگیها و ذهنیتهای شخصیتی تصمیم‌گیرندگان شده است. در نتیجه، با تغییر افراد تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی تغییر و تحول بنیادی انجام شده است، و برعکس، با عدم تغییر افراد، پویایی و سازواری سیاست خارجی با شرایط بین‌المللی به نحو مطلوب صورت نگرفته است. برای نمونه، تحولات سیاست خارجی جمهوری اسلامی در مقاطع ۷۶-۱۳۶۸ و از ۱۳۷۶ به بعد، میزان تأثیرگذاری افراد و اشخاص بر سیاست خارجی را به خوبی نشان می‌دهد و گرایشهای اقتصادی شخص رییس‌جمهور در دوران موصوف به سازندگی، سیاست خارجی را اقتصاد محور کرد که به تبع آن اهداف اقتصادی سیاست خارجی در اولویت قرار گرفت. از طرف دیگر، شخصیت فرهنگی ریاست‌جمهوری در دوران پس از دوم خرداد، به سیاست خارجی ایران صبغه فرهنگی داده است.^{۳۱}

سیاست تنش‌زدایی فرهنگی، گفتگوی تمدنها و ائتلاف برای صلح شاخصهای فرهنگ محور شدن سیاست خارجی ایران در این دوره است.^{۳۲} بنابراین، می‌توان ادعا کرد که حتی گفتمانهای سیاست خارجی ایران نیز بیشتر شخص محور است تا ساختار مدار. به عبارت

دیگر، در کشاکش رقابت شخصیتها و ساختار، شخصیتها پیروز میدان بوده‌اند و سیاست خارجی را شکل داده‌اند.

۱۱. سیاستهای اعلانی حداکثری و اعمالی حداقلی

با توجه به اینکه سیاست خارجی در عرصه رقابت آمیز بین المللی اجرا و اعمال می‌شود، کشورها سعی می‌کنند با اتخاذ سیاستهای اعلانی متفاوت از سیاستهای اعمالی، مقابله کشورهای دیگر را به حداقل برسانند. بدین منظور اهداف و سیاستهای خود را به دو دسته ظاهری و واقعی یا اعلانی و اعمالی تقسیم می‌کنند.^{۳۲} اهداف و سیاستهای اعلانی یا ظاهری به گونه‌ای است که حساسیت برانگیز نبوده و قدرت اقناع افکار عمومی داخلی و بین المللی و بازیگران دیگر را دارد. برعکس، سیاستهای اعمالی ناظر به اهداف واقعی است که اعلان آن به علت مقابله و مقاومت کشورهای دیگر، تأمین و پی‌گیری اهداف را مشکل می‌سازد. بنابراین، کشورها تلاش می‌کنند برای سیاستهای اعلانی خود اهداف حداقلی را برگزینند که برای افکار عمومی داخلی و جهان قابل پذیرش باشد، اما در عمل برای پی‌گیری و تعقیب اهداف واقعی حداکثر منابع را تخصیص می‌دهند. سیاستهای اعمالی متناسب با قدرت ملی و برپایه منطق و سع و تدرج اتخاذ و اجرا می‌شوند.

در سیاست خارجی ایران، در بسیاری از مواقع این روند معکوس بوده است؛ یعنی سیاستها و اهداف حداکثری به عنوان آماجهای ملی اعلان شده است و در عمل و اجرا حداقل منابع و امکانات برای پی‌گیری و تأمین آن اختصاص یافته است. این فرآیند علاوه بر برانگیختن حساسیت کشورها که سیاستهای مقابله جویانه آنان را به دنبال داشته است، هزینه‌های طاقت فرسایی نیز بر سیاست خارجی تحمیل کرده که برآیند این دو، عدم موفقیت و ناکامی بوده است. در حالی که براساس اصل تقیه، اتخاذ سیاستها و اهداف حکومت اسلامی در سیاست خارجی باید منطبق و متناسب با قدرت دولت بوده و از قاعده اعلان حداقلی و اعمال حداکثری پیروی کند.

اگر چه در سالهای اخیر این آسیب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تعدیل

شده است، ولی کماکان به علت وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، اهدافی اعلان می‌گردد که نه تنها فراتر از تواناییها و قابلیت‌های کشور است بلکه در مقام عمل و اجرا نیز منابع قدرت کافی برای تأمین آن تخصیص داده نمی‌شود.

با وجود این، اتخاذ سیاست‌های اعلانی و اعمالی گفتگوی تمدن‌ها، تنش‌زدایی، اعتمادسازی و ائتلاف برای صلح تأثیرات غیر قابل انکاری در موفقیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی داشته است. روابط ایران و اعراب که پس از پیروزی انقلاب به دلیل سوءظن و بدبینی اعراب دچار تنش شد، در اثر اعلان سیاستها و اهداف حداقلی در سیاست خارجی و تلاش برای اعمال حداکثری آن با تخصیص منابع لازم و ضروری، بهبود یافته است. در نتیجه معضل امنیتی و سوءظن حاکم بر روابط ایران و اعراب حوزه خلیج فارس کاهش یافته و تعدیل شده است.^{۳۴}

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مانند سیاست خارجی همه کشورهای، از آسیب‌هایی رنج می‌برد که آن را از نوع آرمانی و مطلوب دور می‌سازد. بخشی از این آسیبها ناشی از مشکلات ماهوی؛ مانند: تلون‌گفتمانی، عدم تعریف دقیق منافع اهداف ملی، و کنش‌پذیری سیاست خارجی است و بخش دیگری حاصل مشکلات شکلی؛ مانند فرآیند تصمیم‌گیری وارونه و تعدد ساختارهای تصمیم‌گیری می‌باشد. این آفتها و آسیبها باعث شده است که سیاست خارجی ایران در پی‌گیری و تأمین اهداف خود در بعضی از مواقع با موفقیت و مطلوبیت کامل عمل نکند.

عملکرد سیاست خارجی در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که روند حرکت به سوی درمان این آسیبها و حل این مشکلات بوده است. شاید بی‌دلیل نباشد که مسیر موفقیت‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز متناسب با کاهش این معضلات، صعودی می‌باشد. با وجود این، باید اذعان داشت که سیاست خارجی ایران هنوز به وضعیت مطلوب دست نیافته است و پتانسیلهای زیادی برای افزایش مطلوبیت و موفقیت آن وجود دارد که به علت بعضی از این آسیبها کماکان مغفول مانده است.

از میان آسیب‌هایی که توضیح داده شد، به نظر می‌رسد که تلّون گفتمانی، منافع ملی تعریف نشده و غیر شفاف، اهداف ملی اولویت بندی نشده و نامتوازن و ناسازگار، عدم درک فرصت‌ها، استراتژی‌های نامناسب و ساختارهای متعدد تصمیم‌گیری مهمترین آسیب‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشند. این آفت‌ها و مشکلات نه تنها خود معضلاتی را ایجاد می‌کنند، بلکه سبب عارضه‌های دیگری می‌گردند که در مجموع سیاست خارجی را از وضعیت مطلوب دور می‌سازند و موجب شکست‌ها و ناکامی‌ها می‌شوند. بنابراین، برای رهایی از این عارضه‌ها، شکل‌گیری گفتمان واحد سیاست خارجی، تعریف شفاف از منافع و اهداف ملی، اتخاذ استراتژی‌های متناسب با وضعیت ایران و وحدت ساختاری در تصمیم‌گیری لازم و ضروری است. □

پاورقیها:

۱. جهت اطلاعات بیشتر در مورد سیر تحول قدرت در روابط بین الملل نگاه کنید به:
علی اصغر کاظمی، نقش قدرت در روابط بین الملل، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۴؛ مهدی مطهرنیا، تبیینی بر مفهوم قدرت در سیاست و روابط بین الملل، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸؛ جان کنث گالبرایت، کالبد شکافی قدرت، ترجمه احمد شهسا، تهران: مؤلف، ۱۳۶۸؛ استیون لوکس، قدرت، فرانسانی یا شر شیطانی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲؛ محمدرضا تاجیک، «قدرت و امنیت در عصر پسامدرن»، گفتمان، شماره صفر، بهار ۱۳۷۷؛ عباس منوچهری، «قدرت، مدرنیسم و پست مدرنیسم»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۲۲-۱۲۱، مهر و آبان ۱۳۷۶.
۲. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:
Christopher Hill and Margot Light, "Foreign Policy Analysis," in Margot Light, *International Relations, A Handbook of Current Theory*, London: Pinter, 1985; Bernard C. Cohen, "Foreign Policy," in David Sills (ed.), *International Encyclopedia of the Social Sciences*, Vol. 5-6; J. Barber and M. Smith (eds.), *The Nature of Foreign Policy: A Reader*, Edinburgh: Holmes McDougall, 1974; C. Clapham, *Foreign Policy Making in Developing States*, Farnborough, Hants: Saxon House, 1977; W. F. Hanreider, *Comparative Foreign Policy: Theoretical Essays*, New York: Mckay, 1971; J. N. Rosenau, *The Scientific Study of Foreign Policy*, London: Frances Pinter, and New York: Nichols, 1980; J. N. Rosenau (ed.), *Comparing Foreign policies: Theories, Findings and Method*, New York and London: John Willy, 1974.
۳. محمد رضا تاجیک، «متن، وانموده و تحلیل گفتمان»، گفتمان، شماره صفر، بهار ۱۳۷۷، ص ۹.
۴. ارنستو لاکلاو، «گفتمان»، ترجمه حسینعلی نودری، گفتمان، شماره صفر، بهار ۱۳۷۷، ص ۳۹.
۵. دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۵.
۶. همان، ص ۱۹۶.
۷. برای مطالعه بیشتر در مورد مفهوم منافع ملی رجوع کنید به:
James N. Rosenau, "National Interest," in David Sills et. al. (eds.), op. cit., pp. 34-39.; Friedrich Kratochwil, "On the Notion of Interest in International Relations," *International Organizations*, vol. 36, No. 1, 1982, pp. 1-29; Fred A. Sondermann, "The Concept of the National Interest," *Orbis*, Vol. 21, No. 1, Spring 1977, pp.121-131; Donald E. Nuechterlein, "The Concept of National Interest: A Time For New Approaches," *Orbis*, Vol. 23, No. 1, spring 1979, pp. 73-93.
۸. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
هانس جی. مورگنتا، سیاست میان ملتها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

۹. نگاه کنید به:
 Ted Hopp, "the Promise of Constructivism in International Relations Theory," *International Security*, Vol. 23, No. 1, 1986, pp. 171-200; Deepa M. Olapally, "Foreign Policy and Identity Politics: Realist Versus Culturalist Lessons," *International Studies*, Vol. 35, No.3, 1998, pp. 253-268.
۱۰. نگاه کنید به:
 کی. جی. هالستی، مبانی تحلیل سیاست بین الملل، ترجمه بهرام مستقیم‌ی و مسعود طارم سری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳؛ هوشنگ عامری، اصول روابط بین الملل، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۴.
 ۱۱. هالستی، پیشین، ص ص ۲۰۷-۱۶۳؛ عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۲، ص ص ۱۹۴۰-۱۴۶.
۱۲. در مورد ابزارهای سیاست خارجی نگاه کنید به:
 C. Hill and M. Light, op. cit, p. 162-163; A. Watson, *Diplomacy: The Dialogue between States*, London: Eyre Methuen and Philadelphia: Institute for the Study of Human Issues, 1984.
۱۳. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: هالستی، پیشین؛ قوام، پیشین.
 ۱۴. نگاه کنید به:
 Charles E. Lindblom, *The Policy Making Process*, N. J. Englewood Cliffs and London: Prentice Hall, 1980.
۱۵. نگاه کنید به:
 G. T. Allison, *Essence of Decision*, Boston: Little Brown, 1971; M. H. Halperin, *Bureaucratic Politics and Foreign Policy*, Washington: Brookings Institution, 1974; William I. Bacchus, *Foreign Policy and the Bureaucratic Process*, N. J.: Princeton University Press, 1974.
۱۶. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:
 Charles O. Lerche, Jr. and Abdul Said, *Concepts of International Politics*, N. J. Prentice-Hall, 1963, p. 31; Percy H. Hill (ed.), *Making Decisions: A Multidisciplinary Introduction*, Reading, Mass.: Addison Wesley, 1978, p. 22; Philip Zelikow, "Foreign Policy Engineering," *International Security*, Vol. 18, No. 4, pp. 155-59.
۱۷. در مورد دیدگاهها و گفتمانهای مختلف در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نگاه کنید به:
 Patrick Clawson, "Alternative Foreign Policy Views among the Iranian Policy Elite," in Patrick Clawson (ed.), *Iran's Strategic Intentions and Capabilities*, Washington D. C.: National Defense University, 1994.
۱۸. «تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی» عنوان مقاله‌ای است که به زودی توسط نویسنده چاپ خواهد شد. اگرچه تحول گفتمانی در اینجا بررسی نشده است، مباحث متعددی در خصوص دیدگاههای مختلف در سیاست خارجی ایران وجود دارد که ناظر بر این تحول است. از جمله نگاه کنید به:
 Patrick Clawson, Ibid.; Ahmed Hashem, "The Crisis of the Iranian State:

Domestic, Foreign and Security Policies," in *Post- Khomeini Iran*, Oxford and New York: Oxford University Press, 1995.; Houman Sadri, "Trends in Foreign Policy of Revolutionary Iran," *Journal of Third World Studies*, Vol. 15, No. 1, April 1998.; Sha Alam, *The Changing Paradigm of Iranian Foreign Policy Under Khatami*, [http:// www. idsa-india.org/an-dec-oo-4.html](http://www.idsa-india.org/an-dec-oo-4.html). 2001/04/21.

محمد جواد لاریجانی، مقولاتی در استراتژی ملی ایران، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۶۹.
۱۹. برای مثال نگاه کنید به:

Laurent Lamote, "Iran's Foreign Policy and Internal Crisis," in Patrick Clawson, op.cit.; Shahram Chubin and Charles Tripp, *Iran- Saudi Arabia Relations and Regional Order*, Oxford and New York: Oxford University Press, 1996, pp. 49-50 and 61-65.; R. K. Ramazani, "Reflections on Iran's Foreign Policy: Defining the National Interests," in John L. Esposito and R. K. Ramazani (eds.), *Iran at the Cross Roads*, New York: Palgrave, 2001.; H. Y. Freji, "State Interests vs. the Umma: Iranian Policy in Central Asia," *Middle East Journal*, Vol. 50, No. 1, 1996.

۲۰. برای نمونه نگاه کنید به:

Ted Hopp, op. cit.; Deepa M. Ollapally, op. cit.

۲۱. در خصوص اهداف سیاست خارجی ایران نگاه کنید به:
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول ۹۰ و ۱۵۴؛ محمود سریع القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹.

M. J. Larijani, "Iran's Foreign Policy: Principles and Objectives," *The Iranian Journal of International Affairs*, No. 7, Winter 1996.

۲۲. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

R. K. Ramazani, "Iran's Foreign Policy: Both North and South," *The Middle East Journal*, Vol. 46, No. 3, Summer 1992; Dov Waxman, "The Islamic Republic of Iran: Between Revolution and Realpolitik," *Conflict Studies*, No. 308, April 1998; Freji, op. cit.; Laurent Lamote, op. cit.

۲۳. نگاه کنید به:

Houman Sadri, op. cit.; R. K. Ramazani, "Iran's Foreign Policy: Contending Orientations," in R. K. Ramazani (ed.), *Iran's Revolution: The Search for Consensus*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press, 1990; R. K. Ramazani, "Iran's Export of Revolution: Politics, Ends and Means," in J. Esposito (ed.), *The Iranian Revolution: the Global Impact*, Miami: Florida International University Press, 1990.

۲۴. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: محمود سریع القلم، پیشین.

۲۵. نگاه کنید به: عبدالعلی قوام، پیشین، صص ۲۱۰-۲۰۹.

۲۶. نگاه کنید به:

Freji, op. cit.; Laurent Lamote, op. cit.; Dov Waxman, op. cit.

۲۷. در مورد اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران موصوف به سازندگی نگاه کنید به: انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸؛ سعیده لطفیان، استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.

Ahmad Hashim, op. cit.

۲۸. در خصوص اهداف سیاست خارجی ایران در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی نگاه کنید به:

Robin Wright, "Iran's New Revolution," *Foreign Affairs*, Vol.79, No. 1, January 2000; Mehdi Mozaffari, "Revolutionary, Thermidorian and Enigmatic Foreign Policy: President Khatami and the Fear of the Wave," *International Relations*, Vol. XIV, No. 5, 1999.

محمد رضا تاجیک، جامعه امن در گفتمان خاتمی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹؛ روح‌الله رضانی، «تغییر پیش‌انگاره‌های سیاست خارجی ایران: به سوی صلحی مردم‌سالارانه»، ترجمه علیرضا طیب، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۰-۱۲۹، خرداد-تیر ۱۳۷۷.

۲۹. نگاه کنید به:

Shahram Chubin and Charles Tripp, op. cit.; Laurent Lamot, op. cit.

۳۰. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

محمد رضا دهشیری، «تأثیر جامعه مدنی بر سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۴۶-۱۴۵، مهر و آبان ۱۳۷۸.

۳۱. نگاه کنید به:

Houman Sadri, op. cit.; Ahmad Hashim, op. cit.

۳۲. جهت تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره آقای خاتمی نگاه کنید به:

ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب نظران، تهران: همشهری، ۱۳۸۰؛ مبانی نظری گفتگوی تمدنها، مجموعه سخنرانیهای سید محمد خاتمی در باب گفتگوی تمدنها، تهران، سوگند، ۱۳۸۰؛ علیرضا ازغندی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۱؛ مجموعه مقالات، چپستی گفتگوی تمدنها، تهران: سازمان مدارک انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷؛ مجله گفتمان، ویژه‌نامه گفتگوی تمدنها، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۷.

۳۳. رجوع کنید به کی. جی. هالستی، پیشین.

۳۴. رجوع کنید به: روح‌الله رضانی، «طلیعه آشتی اعراب با ایران: به سوی سیاست یکپارچه ایالات متحده در خاورمیانه»، ترجمه علیرضا طیب، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۲-۱۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۷.